

## وصیت نامه فضل الله حروفی

در کتابخانه دانشگاه استانبول « Istanbul üniversitesi » در قسمت نسخ خطی فارسی مجموعه نفیسی است بشماره ۱۲۹۱ که حاوی برخی از رسائل منظوم و منثور حروفیه می باشد . بیشتر این رسائل بزبان فارسی و معدودی بزبان ترکی است، از جمله رسائلی که بزبان فارسی نوشته شده ،

توحیدنامه (ص ۱۹ الف - ۳۰ الف) و کرسی نامه (ص ۳۰ الف - ۳۱ ب) و جاویدان نامه (ص ۳۱ ب - ۳۷ الف) و ایضاح قسمتی از استوانامه (ص ۵۵ ب - ۵۶ الف) و .....

ابما در صفحات این مجموعه ۱۵ × ۱۰/۵ و ابما در دستور (۱۰/۵ × ۸) سانتیمتر مربع و دارای جلد نو است و بنظر میرسد (با در نظر گرفتن خط و کاغذ) مربوط به قرن دوازدهم هجری قمری باشد .

در این نسخه خطی وصیت نامه یا وصایای فضل الله حروفی استرآبادی از صفحه ۳۸ الف تا ۴۵ الف ضبط گردیده که ما آن را در ذیل می آوریم ، در استنساخ این وصیت نامه بشیوه معمول در املاء آن هیچگونه تغییری داده نشد و توضیحاتی که برای روشنی متن علاوه شده یا تصحیح گردیده داخل هلالین آورده ایم ولی لازم به توضیح است که چون نسخه دیگری از این وصیت نامه در دست نیست نمی توانیم چنانکه باید به صحت نظرات خود مطمئن باشیم ، مخصوصاً که قسمتی از این وصیت نامه به لهجه محلی ( شاید گرگانی ) می باشد و خواندن آن آسان نیست و عیناً چنانکه بوده نقل شده است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وصیت نامه این پدر آنست که قصه ما حالیا باحق تع افتاده است احوال چند بادرویش حاجی گفته ایم در باب آن فرزندان می باید که از سخن حاجی تجاوز نکنند که غم و غصه بسیار بخود راه ندهند و چه کنند که غم و غصه را بخود راه ندهند خاطر بخاندان انبیا و اولیا برند و برده و اسیر شدن ایشان بران فرزندان پوشیده نباشد که

مرا در جهان هیچ نگرانی بغیر از آن فرزندان و بی کسان بجاء دیگر نیست اما خدای تع کس بی کسانست امروز آن مظلومان بی کس مانده اند باشد که کس بی کسان تر رحم کند و بر بی کسی<sup>\*</sup> شما بخشاید .

من حسین وقت و نااهلان یزید و شبر (شمر) من

روز گارم جمله عاشورا (و) شروان کربلا

اکنون همشیره بزرگ میباید که بهمشیرگان کوچک بهتر از آن زندگانی کند که میکرد و چه کند که نکند فرزند کوچک می باید که از فرمان همشیره بزرگ بدر نرود و در باب هر یک وصیتی با حاجی کرده ام از آن بدر نروند اگر قضیه باشد و مهمی کس بسید محمد و سید حسین که ایشانرا آنچه از دست بر آید تقصیر نکنند درویشان که آنجا اند رئیس و کیا [ه] آنچه و ضیفه (وظیفه) باشد تقصیر نکند که بر حیوانات دینی چندان بقا و اعتمادی نیست عورات بجمیع سلام بخوانند مدارند (؟) خورد (خرد) و بزرگ اطفال و اعیان سید علی مر حبا و حسین و شمس الدین سر حک سلام بخوانند و الهه فرزند قوام الدین سلام بخواند سلام بخواجه فخر الدین بیچاره مستمند رسانند الله الله که در رعایت فرزندان تقصیر نکنند و ناموس خدا [ه] دینی را قائم دارد خانه کیا سلام بخواند رئیس سلام بخواند اعتماد بر قول حاجی کند و درین باب تقصیر نکند .

و کیل مطلق من و فرزندان من همشیره بزرگ سلام الله است حاجی برین گواست رئیس برین گواهی بدهد کیا برین گواهی بدهد مکتوب و یک سر جماعت فرزند [ا] ندان بخوانند دل در خدای بندد که کس بی کسان و چاره ساز بیچارگان اوست بجهت این تفرقه بخود راه ندهد که این پدر از قبل دین تفرقه ندارد این قدر سلامت هست ما مسکینان و بی کسان از آن بسیار ملامت ندارم که در روز بیرون آمدن خاطر آن مسکین از من ملول بود و ایشانرا رنجانیده بودم هر چند که نظر بر به بود (بهبود) ایشان بود اختیار خواهر کوچک او دارد ایشانرا باوسپر دم و او را و ایشانرا بخدا سپردم .

درویشان بجمع سلام بخوانند از ما بجل انرا خاطر بایشان خوش است و خوشنود است اگر غباری بوده است مجموع برداشته شده از مردان و زنان و خورد و بزرگ تا توانند کرد رئیس و کیا اگر خواجه فخرالدین آنجا باشد تدبیر طفلان کرده بگوشه روند و اگر نگذارند ایشان بازن مردان خود را گاه (کذا) دارند که شاید که کسی از عقد (عقب) بیاید و مراد آن همه تلف شوند قصد همه بکنند هر جا که باشد شاید کسی نداند که مرید من اند بکلیان (بگیلان) و مازندران تا توانند کردن بروند که پسر حیدر کیا [ه] و مدعیان البته خبرها رسانند و مرد از عقب بیاید بقصد بجز علم وصیت و مسئله گفتن زنهار با کسی نکنند و خود را بغایت پنهان و مخفی دارند .

از عقب خواجه فخرالدین کسی بکیرایه (بکرایه) گرفته بفرستد تا بیاید و خیط عیال بکند مولانا عزالدین و خواجه فخرالدین را از ما سلام برسانند هر جا که مولانا محمود باشد طلب او کند که حالی چند باو گفته شده است وصیتی و درباب مولانا کمال الدین قاضی قوام الدین کرده ام با حاجی اگر قضیه باشد باین کار کنند درویش حسن باز یاد سلام می رسانند در خدمت تقصیر نمیکنند و آنچه قدر وفاداریست بجا می آرد این کار دولتست ولی تا گذار شد سوار دولت جاوید در گذار آمد عنان او نگرفتند از گذار برفت .

همشیرگان بدر نروند که پدر و مادر ایشان را اوست و از قبل من و وکیل و وصی اوست همشیره بزرگ سلام الله سلام بخواند آرزومندی بدیدار آن فرزند بیش از اوست که شرح آن بتوان داد این قضیه الهی که دست داد تدبیر کردنی نبود آن روز که ازان فرزندان جدا شدم پاره خاطر فرزندان ملول بود از ان بسیار ملالت دارم اکنون بی اختیار من مرا می برند تا قصه بکجا رسد این فقیر با هیچ نگرانی دینی و دنیاوی بغیر ازان فرزندان نیست که بغایت غایت بی کس و بی نوا افتاده اند و هیچ کس ندارند بغیر کس بی کسان و چاره ساز بیچارگان دل درخداى تع بندند و رعایت جانب همشیرگان بیشتر کنند و ایشان را کمتر رنجانند .

اگرچه برای مصلحت ایشان باشد آن رنجش فرزندان عزیزان مسکینان بی‌مادر سلام بخوانند دل در خدای تع بندند جزع و فزع بسیار بخود راه ندهند مصلحت درانست که ازینجا بگوشه متفرق شوند چنانکه اهل باکویه خبر ندارند که هرطرف که بروند مردم بدانند بطلب ایشان البته بیایند و بطلبند اگر خواجه فخرالدین آمده باشد همشیره بزرگوار بردارد بجایی رود که کسی ره بآنجا نتواند بردن که او کجاست تا رسیدن خبر من و همشیره میانه رئیس محمود و همشیره کوچک را پیش کیا و اگر خواجه فخرالدین نیامده باشد رئیس دو همشیره کوچک را باخود برد و کیا بزرگرا و اگر نه کیا همشیره کوچک را ببرد درویش حاجی همشیره بزرگ را و عایشه را باخود ببرد و عایشه را در عقد ازدانگار که (آرد زنهار که) همشیرگانرا عزیز دارد بهر چیزی ایشانرا نهرنجانند که بغایت بی‌کس شده‌اند آن غرور نمانده است و ان نازنینها را اگر رضاء من می‌خواهید نماز بسیار گذارند و چیزی البته بخوانند و از فرمان همشیره بزرگ بدر نروند حالیا ما را می‌بردند (می‌برند) تا قصه بکجا رسد آن فرزندان بکلی نوید نباشد که شاید که به بود در ضمن این معنی باشد چه توان کرد تقدیر الهی چنین بود چاره نیست .

و اگر خواهران ازهم جدا نمیشود و حق بطرف شما هست که ترك هم نتوانیست کرد هر سه باهمدیگر باشید اگر خواجه فخرالدین قبول میکند و آنجاست شما را بردارد و بجایی رود که هیچ را خبر نباشد تغیر (تغییر) جامعه وضع خود نکنند و بطریقه (طریقه) مردم شروانی و کوهسره بر آیند و جایهایی حصین و محکم روند و بدین رودی (زودی) تدبیر کنند پیش ازان که از اردو کسی بطلب ایشان البته البته که در رفتن تعجیل در کوهسره دور روند و نامها بگردانند و رسم درویشی از خود بردارند مردم مردم (کذا) پیش از پیش در نماز و کاسب (کسب) باشند اولیست خانه درویش رئیس سلام بخوانند میباید که هر جا باشد رعایت فرزندان به از ان کنند که کرده باشد خانه درویش کیا سلام بخوانند میباید که اگر مادری خواهد که کرد بغیر فرزندان

(فرزندان) بکنند درویش حاجی را باخود ببرند اگر خواجه فخرالدین نیامده باشد و او را عزیز دارند احوال چند با او گفته شد والده فرزند قوامالدین و سرحک اگر [د] روزی ما (د)ری خواهند کرد و غم کار فرزندان خواهند خوردن امروزست والسلام .

اگر میتوانند عصمت را کسی از درویشان اگر بگیلان رود باخود ببرند که شاید که سید برسد که باهم بودن نتواند بودن رابع این کاغذ را باخود نگاه دارد و با این کار کند .

وصیت نامه فرزند فاطمه که انشاء الله باهمشیرگان درامان خدا باشد وصیت این پدر آنست که حالیا من رفتم تاحق تع چه کند من آن فرزندان بمولانا مجدالدین داده بودم و این همه زحمت سبب آن فرزند و همشیرگان او کشیدم بجایی نتوانستم رسانیدن تقدیر الهی چنین بود اکنون آن فرزند اگر مصلحت میداند باهر دو همشیره باخواجه فخرالدین بگوشه رود بگریزد در کوهستان در لباس و نام خود گردانیده اگر مولانا مجدالدین زنده است آن فرزند بنام اوست و اگر نعوذ بالله که خبر بتحقیق آورند که او را تلف کرده اند زنده اند که فرزند ناموس دین و دنیایی خود را نگاه دارد و یا پایش محمد کسی بفرستد و با او پیوند کند اگر رفتن و آمدن ایشان دور باشد و مبادا که در دست بدافتد و بدنام دوجهان شود سید تاج الدین که آنجاست او را بحلالی خود قبول کند و فرزند میانه را یعقوب سید حسین وقتی که او از بندگی امیر تیمور فرو افتد کیا را بفرستد تا بیاید و همشیره میانه را باو دهد و کوچکتر را بمولانا کمال الدین قوام الدین طلب کند و بدهد و درین باب زنده اند که تقصیر نکند و ناموس نگاه دارد که من بخود این کار چه گونه کنم وصیت پدر تست مبادا که بدنامی واقع شود و در راه روز بدست ظالمان و مفسدان درافتد و بدنامی حاصل شود و خود را در سر کار ایشان کردیم تا بدنام نشوند خدمت سید حسین با ریا و تضرع (کذا) او را چه

شرح دهیم در باب حلم<sup>۱</sup> مسئله چند پیش مولانا محمود است طلب دارند ظهر (کذا) احوال چند با حاجی گفته ام بآهسته معلوم کند و حاجی را عزیز دارد و در قضیا (قضایا) با درویشان مشورت کنند اگر مصلحت داند فرزند کوچک را سید علی بن سید محمد بدهد و میانه سید حسین وقتی که تفرقه نباشد کیا از عقب ایشان او برد مصلحت است که عایشه را یا با حاجی یا بمولانا عزالدین باشد بدهند بزنی حاجی اولیترست تا حاجی باشما تواند بود و علی مجرم است او را با خود ببرند سید علی باید که در خدمت تقصیر نکند وقت کارست ضایع نماند البته غم و غصه بخود راه ندهند .

وصیت این پدر آنست که قضیه گفته ام در باب آن فرزندان و در چیزی خواندن و نماز گذاردن<sup>۲</sup> و وصیت این پدر آنست که تقصیر نکنند البته البته که آ کسی هجی یا هجینه (هجینه) پره مرد در خانه که اول گواهو بکنند کاغدی هستی<sup>۳</sup> هر که بآن شهر آیند بخود راه ندهند خاطر ایشان بدان فرزندان پوشیده نباشد مرا در جهان هیچ نگرانی بغیر از آن فرزندان نیست انبیا خدای تعالی امروز آن مظلومان بی کس مانده اند باشد کس بی کسان ترحم و بربری کسی شما بیخشاید .

من حسین وقت نااهلان یزید و شبر (شمر) من

روز گارم جمله عاشورا و شروان کربلا

اکنون همشیره بزرگ هیباید که (با) همشیرگان کوچک بهتر از آن زندگانی کند که میکرد و چه کند که نکند فرزندان کوچک میباید که از فرمان همشیره بزرگ بدر نرود در باب هر یکی وصیتی با حاجی کرده ام از آن بدر نروند اگر قضی<sup>۴</sup> باشد و مهمی کسی<sup>۴</sup> کس برسید محمد و سید حسین بفرستد که ایشانرا آنچه از دست بر آید تقصیر نکنند درویشان که آنجا اند رئیس و کیا<sup>۵</sup> آنچه وظیفه باشد تقصیر نکنند که

۱- شاید حکم . ۲- صحیح، گزاردن.

۳- از کلمه «آ کسی هجی...» به بعد مفهوم نگردید و عین عبارات نقل شد .

۴- ظاهراً «کسی» در اینجا زائد است .

۵- که ایشانرا... و کیا؛ در حاشیه بهمان خط .

بر حیوات<sup>۱</sup> دنیوی چندا بقا و اعتمادی نیست (نیست) درویش محمد اعتماد بر قول حاجی کنند درین باب تقصیر نکنند و کیل مطلق فرزندان من همشیره بزرگ سلام الاهست (الله است) حاجی برین گواہست رئیس برین گواہی بدهند کیا برین گواہی بدهد عورت (ا)ت بجمیع سلام بخوانند همت دارند خرد و بزرگ اطفال و عیال سید علی مرحبا حسن و حسین و علی سرحک سلام بخواند والدہ فرزند قوام الدین سلام بخواند سلام ما بخواجه فخر الدین بیچاره مستمند البتہ البتہ البتہ در رعایت فرزندان تقصیر نکنند و ناموس خدا را قایم دارند و خانه کیا سلام بخواند .

و من کاتب عز فضلہ و جلالت کلمتہ کہ در حالت حبس بح مخدوم زاده عالمیان سلام الله علیہا نوشته در اوراق محبت نامه الهی نهاده یک د (ل) از [ا] شوق تو پر سر سخنها درام (دارم) قاصدی نیست کہ در پیش تو تقریر کند خدا بر حال این فقیر گواہست کہ بغیر از تفرقه [و] اطفال و مفارقت اصحاب هیچ نگرانی نمانده مسئله چند کہ نگرانی بود تسلیم آن عزیزان کرد (ه) است اگر حق تعالی بجمعی نیک خواسته باشد برسد باقی تاچه خواهد کرد یارب یارب شہاء من .

من حسین وقت و نا اهلان یزید و شیر (شمر) من

روز گارم جمله عاشورا و شروان کر بلا

بران عزیز پوشیده نیست کہ از جهت دین فقیر را نگرانی نمانده است سلام و دعا درین آخر ہمہ اصحاب و یاران و دوستان برساند و نوعی سازد کہ با آہستگی این فایده و حقایق و آن ابیات بہ ایشان برسد روزی چند بگوشه چون خبر ما برسد کہ بکجا رسید بگوشہ ناشناخت و از فرو کش کند و آنرا ضبط کند این توقع است ازان فرزندان و اماندگان و محنت زدگان را از ما بپرسند یکی سطر اول را نمی شایست خواندن متوجه آوردی اعلی شدیم و این کار قصہ تقدیر الهی بود باوجود قضاء الهی ما را بشما می آورد و بر حسین کیا پوشیده نیست بر لب آب کرد الم کہ رسیدیم گفتم

یا حسین کیا شاید که این سواران که ازان سوی لباند بطلب ما آمده باشند غرض آنکه تا این غایت دانسته متوجه شما می‌رسیدیم و خواه فخرالدین معلوم باشد که شب در مسجد خفته بودیم او [را] مولانا محمود را بیدار کرده و بر لب کشتی رفته و بحث گرفتن این فقیر و سبردن (سپردن) چه مقدار رفت یعنی این فقیر ازین غافل نبود حضرت عزت نموده بود با تقدیر الهی چاره نیست اکنون رفتم امید چنانست که به بود درین باشد خاطر جمع دارند و هر کس متفرق بگوشه بسر برند بجایی که کس نداند که ایشان تعلق بکه دارند و همت دارند هر جا که باشد از اطفال ما که بغایت بی کس اند غافل نباشد دوم با ما (ما با) همه درویشان خاطر صاف کردیم و از خوردن پیش گذشتیم آن عزیزان نیز خاطر جمع دارد مولانا محمود عبدالقادر خود رفتند خر قه‌پوش معلوم نیست کجا اند جماعت اهل خانه و والده سید تاج‌الدین سلام بخواند اشتیاق را از خود قیاس کند خواستم که روزی چند کار بمراد ایشان شود با هستگی نشد ما را بحل کنند که ما بحل کردیم با فرزندان محبت زیاده دارند خاطر بجهت ایشان نیک پریشانست بواسطه آنکه سید تاج‌الدین درین جاست غم مخورید جماعت اطفال نوردیدگان بجمع سلام بخوانند هیچ نگرانی ندارم الا بجهت آن مسکینان ان شاء الله که ح عزت به بی کسی ایشان نظر کند خاطر جمع دارند اگر چه نمیتوانند داشت و دل در خدا بندند همشیره بزرگ سلام الله می‌باید رعایت همشیرگان کوچک بکنند و خاطر ایشانرا بغایت نگاه دارد که امروز بجای مادر (و) پدر ایشانرا اوست زنه‌ار که آن فرزند(ان) میباید که از سخن همشیره بزرگ بدر نروند زینه‌ار و در چیزی خواندن و نماز گذاردن وصیت این پدر آنست که تقصیر نکنند الله الله که باهم دیگر بزندگانی نیکو کنند اگر ناگاه ملالنی واقع شود برای رضاء خاطر این پدر چنان نکنند که آن ملالت میان ایشان یک شب بماند ایشانرا بخدا سپردیم که نعم او کیل اوست و ما رفتیم از دنیا روزی بدر میباید رفت سخن چند نوشته‌ام به بی‌تی چند پیش مولانا



محمود است هر جا که باشد آنرا طلب کنند و به یادگار نگاه دارند که ایشانرا از آنجا فائده بسیار باشد .

تمامی عورت(ات) مادر خواجه قوام‌الدین سلام بخوانند اگر روزی(ی) کار خواهند کردن باخواجه فخرالدین بگویند امروزست و غم فرزندان بی کس بخورند مادر حسین سلام بخوانند اگر روزی کار خواهند کردن امروز است والذکر سرحک سلام بخواند و اگر مادری فرزندان خواهد کرد روزست (امروز است) و ازان طفلان دیگر عصمت و عایشه سلام بخواند خاطر نگران دانند سید علی بخواند محرم اطفال است تا تواند کرد از پیش بزرگین (کذا) جدا نشود میخواستم که تربیت آن مسکین بکنم حالیا بر نیامد خرد و بزرگ بجمع سلام بخواند خواجه فخرالدین مولانا عزالدین سلام بخو(ا) نند بزاند اگر کسی هجی هجته پیر مرد ایمن ولایت خوبویند که سخن دو سه حیوا و این شمواده اشتوان سره بو اگر حنان دور بینند سید تاج‌الدین شود و ابرسه که بود آبکارسه البته در خانه که اول اکو خو بکنند کاغدی اگر هستی هر که بران شهر آسه اگر خواجه فخرالدین اگر سید تاج‌الدین آگوه شوه و اوها گیره و بکمال هاشمی برسنه باهستگی خواجه فخرالدین اگر بشه کین از فرزندان غافل نبود قوی سره بره مسئله‌ها که بخنان رسنه پنهان درند و اسخن جنکی و اهستگی یکسه و گیلان برسنه آهسته آهسته وقتی که سیر و نیشه بود سید تاج‌الدین بزاند که دویا بگیلان میان کسه بان و دشت و بوهن و نیکوتین تا بجلا دشیر وصیت اکس که هجی هجی نه از اوریشم خو بوینند ازان وقتی که بشرن این مکتوب را که بخوانند بخانه خواجه فخرالدین رسانند وصیت نامه حضرت علی (اعلی) متع الله المسلمین من فضائله .

وصیت این پدر آنست که قضیه ما حالیا باحق تعالی افتاده است احوال چند بادرویش حاجی گفته ام در باب آن فرزندان میباید که از سخن حاجی تجاوز نکنند و غم و غصه بخود راه ندهند و خاطر بخاندان انبیا و اولیا برند و برده و (ا) سیر شدن ایشان بران فرزندان پوشیده نباشد که مرا درجهان هیچ نگرانی بغیر از فرزندان و بی کسان بجای دیگر نیست اما خدای تو کس بی کسانست امروز آن مظلومان بی کس مانده اند باشد که کس بی کسان ترحم کند و بر بی کسی شما بخشاید و فرزندان البته

البته از برای خاطر من و خوشنودی من نماز ترك نکنند و چیزی البته بخوانند و از فرمان همشیره بزرگ پدر نروند که بجای پدر و مادر ایشانرا اوست و از قبل من و کیل (و) وصی اوست .

وصیت نامه اعلی متنا (متعنا) الله عن فضائله فی الدارین جماعت فرزندان سلام بخوانند دل درخداى بندند که کس بی کسان اوست و چاره ساز بیچارگان بجهت این پدر تفرقه بخود راه ندهند که این پدر از قبل دین ندارد و این قدر سبب آن مسکینان سوار دولت جاوید در گذار آمد  
 عنان او نگرقتند از گذار برفت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی